

زبان گنونی آذربایجان

۱ - زبان مردم آذربایجان از دیر باز بآذن مردم سایر شهرهای ایران از یک ریشه بوده است، چنانکه مردم آنهم با مردم دیگر شهرهای ایران بزرگ از یک نژاد بوده‌اند. واژه‌ها و نامهای که از زبان هادی بجای هانده است هم‌ریشه بودن آن زبان را با سایر زبانهای ایرانی و هند و اروپائی نابت می‌کند. (۱)

۲ - نویسنده‌گان اسلامی ایرانی و غیرایرانی، زبان، یا بهتر بگوئیم، « لجه » dialect مخصوص این سامان را « لغت آذری » نامیده‌اند. این نام آذری بیگمان از روی نام سرزمینی که مردمش بدین زبان گفتگو می‌کردند از گرفته شده است و چون این استان را از زمانهای پیش از اسلام آتوپاتگان (= آذرباذگان) می‌خوانده‌اند، ناچار از همان زمانها هم نام زبان و مردم آن به آذری معروف بوده است و نویسنده‌گان اسلامی در خواندن آن زبان بدین نام پیروی از سنتی کرده‌اند.

۳ - نباید چنانکه برخی پنداشته‌اند زبان آذری را با زبان ترکی آذری و ترکی یکی دانست. یاقوت جغرافی نویس بزرگ اسلامی زبان مردم این سامان را بنام آذری یاد کرده است (۲)

(۱) چون سپاک (هرودت) = سک؛ یزدی : seva (۳۴۲؛ ۳۵ . ZDMG) و سمنانی : esbe (۳۶؛ ۶۲)؛ واج (واژه) معنی سخن گفتن Fravartis از Hübchmann Pers. Stud. (۱۶۴)؛ فرورتیش Taxmaspâda (بیستون ۲؛ ۱۷ و ۴؛ ۱۴)

و مسعودی، دانشمند نامی، از پیوستگی آذری و فارسی بتفصیل سخن رانده است، هردم آذربایجان را از ملت فرس (= ایران) و آذری را در ردیف فهلوی و دری از لغات فرس (= پجه‌های ایرانی) شمرده است (۳)

(۲) - « ولهم لغة يقال لها الاذرية لا يفهمها غيرهم » • معجم البلدان چاپ مصر س ۱۶۰ زیر واژه آذربایجان • وهو در معجم الادباء در ذکر ابوالعلاء المعری، از قول سمعانی، از سخن کتن شاگردش، ابوزکریا خضیب تبریزی، با یکی از همشریانش بزبان آذری (آذریه) یاد میکند : « وذکر تلمیذه (ای ابوالعلاء) ابوزکریا التبریزی، ازه کان قاعداً فی مسجده بمصرۃ النعمان، بین يدی ابوالعلاء یقرأ علیہ شيئاً من تصانیفه، قال : و کنت قد اقمت عنده سنین و لم ارا احداً من اهل بلدي، فدخل المسجد معاشرة بعض جمیراننا للصلوة فرأيته و عرفته، فتغيرت من الفرح فقال لی ابوالعلاء : ایش اصابک ؟ فحکیت له انى رأیت جارالی بعدان لم الق احداً من اهل بلدي سنین ، فقال لی قم و کلمه قلت : حتى انتم السیاق . فقال : قم انانتظر لک ، فقمت و کلمته بلسان الاذرية شيئاً كثیراً الى ان سالت عن کل ما اردت ، فلما رجعت و قعدت بین يدیه قال لی : ای لسان هذا ؟ قلت هذا لسان اهل آذربایجان فقال لی : ما اعرفت اللسان ولا فهمته
 (چاپ مصر ج ۳ ص ۱۳) اگرچه یافوت در هیچیک از این دو کتاب از پیوستگی و همیشگی آذری و فارسی سخنی بیان ننماید است ولی جای هیچگونه شکی نیست که از آذریه یا آذریه مقصودش ترکی نبوده است چه این معنی از مندرجات معجم البلدان آنجا که مینویسند : آذری را غیر از ایشان (= مردم آذربایجان) کسی نمی فهمد مسلم است . زیرا بفرض ترکی بودن زبان مردم آذربایجان، زبان ترکی را مردمان دیگری، جز از مردم آذربایجان، و در جاهای دیگری، جز از آذربایجان می فهمیدند و بدان سخن میگفتند . همچنین بعيد بنظر میرسد که ابوالعلاء زبان ترکی را نشناسد و از شنیدن آن در شکفت شود و نام آنرا بخواهد گفتار دانشمندان دیگر نیز مؤید این معنی است . (نک . سضور زیر :)

ابن حوقل (۴) و مقدسی (۵) زبان هردم آذربایجان را فارسی خوانده‌اند و ابن‌الندیم از قول ابن‌المقفع آذربایجان را جزء شهرستانهای فهله (= پهله) وزبان هردم این شهرستانها را فهلویه (= پهلوی) گفته است (۶)

۳ - « فالفرس امة حد بلادها العجائب من الماءات وغيرها و آذربایجان الى ما يلى بلاد ارمينية و اران و البيلقان الى دربند و هو الباب والا بواب والرى و طبرستان والمسقط والشابران و جرجان و ابر شهر وهي نيسابور و هراة و مرزو وغير ذلك من بلاد خراسان و سجستان و كرمان و فارس والا هواز وما اتصل بذلك من ارض الاعاجم في هذا الوقت وكل هذه البلاد كانت مملكة واحدة، ملكها ملك واحد ولسانها واحد الا انهم كانوا يتباينون في شيء يسير من اللغات . وذلك انت الملة ائما تكون واحدة بات تكون حروفها التي تكتب واحدة و تأليف حروفها تأليف واحد و انت اختلاف بعد ذلك في سائر الاشياء الاخر كالvehloie والدرية والا ذريه و غيرها من الفرس . « التنبيه والاشراف)

۴ - « فاما انسان اهل آذربایجان و اکثر اهل ارمینية فالفارسیه تجمعهم والعربیه بينهم مستعمله و قلمون بها من يتكلم بالفارسیه لا يفهم بالعربیه و يفصح بها من التجار و ارباب الصیاغ و لصوائف من (في) الاстрاف من ارمینية وما شاكلها السنة اخرين يتكلمون بها كالارمنیه مع اهل دبیل و نشوی و نواحیهم او يتكلم اهل برذعه بالرانیه » صورة الارض چاپ لیدن ص ۳۴۸ .
البته در اینجا « الفارسیه » بمعنى اعم بکار رفته است و بمعنى زبان ایرانی است اعم از زبان فارسی دری (= درباری) يعني زبان فصیح ادبی که بدان مینوشند و میسرودند و لهجه‌های مختلف دیگر ؛ چنانکه امت فرس را هم برای همه ایرانیات و بلاد فرس را برای سراسر ایران بکار برده‌اند . گفتار مقدسی هم مؤید این معنی است . (ذک . سخنور زیر) .

۵ - در ذکر « اقالیم الاعاجم » که البته از شهرهای آذربایجان هم یاد میکنند مینویسد : « و کلام اهل هذالاقالیم النهائیه بالمعجمیه الا انت منها دریه ومنها منغلهه و جميعها تسمی الفارسیه . احسن التقاسیم چاپ لیدن ص ۲۵۹

- واژه تور را میتوان در کتابها و نوشه‌های گوناگونی که از تدریج و توران
ادوار مختلف بجای مانده و آثار ادبی ایران را تشکیل
می‌دهند یافته. در اوستا یمنی کهنه‌ترین اثر ادبی و دینی
ایران این واژه بشکل تور (۷) دیده میشود. در یشت سیزدهم (فروزدین یشت) بند
۱۱۳ و ۱۲۳ پدر دوتن از بپدینان و مزدیستان و هواخواهان زرتشت (۸) و در یشت
هفدهم (اردیشت) بند ۵۵ و ۵۶ قبیله‌ای بدین نام خوانده شده است (۹) در یشت
نوزدهم (زمیادیشت) نیز بنام افراسیاب تور (۱۰) (= تورانی، از قبیله تور) بر میخوریم.
در متون پهلوی چندین نفر را با این نام می‌باییم که همه از تورانیانند از آنجله: تور

٦ - فاما الفهلویه فمنسوب الى فهله اسم يقع على خمسة بلدان و هي اصفهان
والری و همدان و ماه نهادوند و آذربیجان « الفهرست چاپ مصر ص ١٩ »
٧ - نک . بارتولم . Ch . Bartholomae , Altiranisches Wörterbuch . ٧٨٦

نک گلدنر) « رهنگ‌آمیکه تورانیات و نوذریات دارنده اسباب‌ای تند مرا برمانیدند ». (پشت‌جاج ۲ ص ۱۹۸).

هونوشک Hunuṣta (۱۱) (اوستا : که رابطه‌اش گویا با زرتشت بهتر از دیگر تورانیان بوده است (۱۲) و برادرش تور - او را واتیا سنگ Brâdarwax (۱۳) کشنده زرتشت و تور برادر و خش Aurwâitasang و جز آن (۱۴) .

در « تاریخ طبرستان و رویان و هازندران » هم بنام « طور » بر می‌خوریم که پسر جمشیدولولو، دختر گورنگ پادشاه زابل است (۱۵) و در شاهنامه فردوسی و تاریخ‌هایی که شاهنامه‌مأخذ آنها بوده است پسر دوم فریدون بدین نام یعنی تورخوانده شده است. ۵ - ناگفته نماند که نام این پسر فریدون تور بوده است نه تور . در فصل دوازدهم از کتاب هشتم دینکرت (۱۶) که خلاصه نسک دوازدهم اوستای زمان ساسانی

۱۰- (ل) (مدد) ص ۲ (۹) (کلدز ۱۹ : ۵۷ ، ۵۸)

(E. W. West, Pahlavi Texts ; نک ترجمه متون بهلوي ازوست ؟ ج ۲ ص ۴۱۲ و ۴۱۳ . Sacred Books of the East)

۱۱ - نک وست ج ۲ زیر ص ۴۱۳ .

۱۲ - چنینست در « صدر » (نک . وست ج ۳ ص ۲۶۷) و داستان دینیک (نک همو ج ۲۱۸ ص ۲) . در بهمن یشت بصورت برادرش (نک همو ج ۱ ص ۱۹۵) و در دینکرت بصورت‌های دیگر یاد شده است .

۱۳ - برای نمونه نک . بندesh کوچک ص ۷۷ فصل « اپرتوخم و پتوندی کیان » درین فصل از چندین تور نام رفته است (= بندesh بزرگ ص ۲۲۸) .

۱۴ - نک : ص ۱۵۳ ۱۲ چاپ (Sehir-eddins Geschichte Tabaristan Rujan & Mazandaran)

۱۵ - کتاب هشتم و نهم دینکرت خلاصه‌ای از یست و یک نسک اوستای زمان ساسانی را در بردارد .

یعنی «چیتردان» است (۱۷) و در بند هشن (۱۸) از این پسر فریدون بنام طوچ (۱۹) - (پازند = توز) یاد شده است. در شاهنامه این نام بیش از پنج جا به تکرار ارشده است (۲۰) و در همه جا تور است بارا مهمله البته نمیتوانیم این تحریف را هربوت بزمائی پس از فردوسی بدانیم چه او خود در جایی تور را با شور قافیه کرده است (۲۱) و از اینرو بی هیچ شکی نام پسر دوم فریدون بزعغم فردوسی تور بوده است نه توز. شاید بتوان پنداشت که اینکار کار یکی از نسخ شاهنامه‌ها و سیرالمالوک‌های منتشری بوده است که فردوسی داستان فریدون و پسران او را از روی آنها به نظم آورده است که وی سهواً بی هیچ غرضی، یا عمدآ، پیروی از درک نادرست خویش را، تور را برای شاهی توران به از توز (باماری قدیم توز) یافته و نقطه واژه اخیر را کار مگس دانسته است. هورخان و جهرا فی نویسان ایرانی و عرب دوره اسلامی نیز چون طبری (۲۲)

۱۷ - نک. دینگرت سنجا نا ج ۱۵ ص ۲۶ (متن و ترجمه) .

۱۸ - نک . بند هشن کوچک چاپ یوسنی F. Justi لیزیک ۱۸۶۸ ؛ ص ۷۸
س ۶۹ و ۱۶ و ص ۷۹ س ۳ (= بند هشن بزرگ چاپ تمودث دینشاجی انگلسا ریا بمی
۱۹۰۸ ص ۲۲۹ س ۱۵ و ۱۳ و ص ۲۳۰ س ۶ و ۱۱) .

۱۹ - ۹۱۳ دو پسر دیگر فریدون **و له** - و سرم (سلم) و **سلان**

ایرج نوشته شده است .

۲۰ - نک . فرهنگ شاهنامه ازواف Wolff; Glossar zu Firdosis Schahname; Berlin 1935 ص ۲۵۱ .

۲۱ - کسی را که دانی توازن تخم تور
که بر خیره کردند این آب شور ص ۹۶۶ ج ۲ چاپ وولرس

۲۲ - « وانه (ای افریدون) قسم الارض بین اولاده اللئه طوچ و سلم و ایرج
خملک طوچا ناحیة الترك و الخزر والصین » نک. تاریخ الرسل و الملوك
چاپ دخوبه De Goeje لیدن ج ۱ ص ۲۲۹ . و باز در همین کتاب ج ۱ ص ۴۳۴

و ابن النديم (٢٣) و أبو ريحان بيروني (٢٤) و مسعودي (٢٥) و ابن ابي (٢٦) و أبو الفدا (٢٧)
و ابن خردادبه (٢٨) و ياقوت (٢٩) و حمزه اصفهاني (٣٠) همه این نامه اطویج نوشته‌اند
و برخی طوش و توز را نیز بدان افزوده‌اند.

چشین نوشه است : « وانه (ای منو شهر) سار نحو بلاد التوک حاصل بدم جده ایرج بن افریدون قتيل صوج بن افریدون و اخاه سلماً ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ »

٢٣ - « و قيل افرييدون بن انفيان لما قسم الارض بين ولده سلم و طوج و ايرج خص كل واحد منهم بثلث المعموره . » نك « كتاب الفهرست » ص ١٢ چاپ فلدو گل لیپزیک ١٨٧١ . G. Flugel

٢٤ - نك The Chronology of Ancient Nation ترجمه آثار الباقیه

از زاخو Sachau ص ۱۱۰

۲۵ - صوح باحاء مهمله بجای جیم که البته تحریف صوح است در شعر معروف منسوب بیکی از شاعران ایرانی نژاد که مطلع آن اینست: « و قسمنا ملکنا فی دهرنا ۰۰۰۰۰ الخ » بیت سوم چنین است: « و لصوح جعل الترك له ۰۰۰۰۰ الخ »،

پاریس ۱۹۱۲ : ج ۲ س ۱۱۶ و پاپ « طوح » درس ۱۱۷ همین چاپ : Courteill

« وكان لمنو شهر حروب مع عميه المذان قتلا اباء وهم اطوح وسلم »

— ۲۶ « وكان له ثلاثة بنين اسم الكبر شرم والثاني طوج والثالث ايرج »؛ الكامل في التاريخ ص ۵۹ س ۲۳ . چاپ لیدن . همین عبارت عینا در طبری دیده میشود باين اختلاف که در طبری اسم پسر بزرگ سرم است چنانکه بایستی باشد، نه شرم ، که الله تعریف آنست . نک همو ج ۱ ص ۲۲۶ س ۱۴ :

٢٧ - « و كان لا فريندون تلته اولاد فقسم الارض بينهم اثلانا احد هم ايرج و جعل له العراق والهندو و الحجـاز ٠٠٠٠٠ و الثاني شرم (تحريف سرم) و جعل له الروم و ديار مصر و المغرب و الثالث طوج و جعل له الصين و الترك و المشرق جميعه

۲۷ - توره قبیله‌ای از سکاها بودند که در همه یکی ایران و بگفته هارکوارت در مجاورت سرزمین خوارزم (۳۱) و در شرق رود آمو میزیسته‌اند. *Markwart* سکاها قومی هندواروپائی و با ایرانیان هم‌زاد بوده‌اند و زبانشان باشدیدیگر پوستگی داشته است و نباید آنها را با ترکان و مغولان که بعد از جاوه‌ین آذن شدن داشتباه کرد. اینها همان‌هاند که در زمان هو خشت پادشاه توانای هان یونه‌اگری را بکشید عاش فرز -

H. O. Fleisher فلامات افریدون و نب طوج و شرم علی ایرج قتلاء ۰۰۰۰؛ *Abulfedae Historia Anteislamica* فی اخبار البشر) ص ۷۰ س ۱ - . و باز درین ص ۱۳ = «و كان لزو وزيرأ» يقال له گرشاسف من اولاد طوج بن افریدون

۲۸ - «كان افریدون قسم الارض بين بنية الله فملك سلم وهو شرم على المغرب فملوك الروم والبغدان ولده وملك طوش وهو طوج على المشرق فملوك الترك والصين من ولده وملك ایران وهو ایرج على ایرانشهر و هو العراق فلا كسره ملوك العراق من ولده» المسالك الممالك ص ۱۵ س ۱۰ - ۱۲ ، چاپ دخویه لیدن ۱۸۸۹.

۲۹ - «و ذكر آخر من الفرس ايضاً ان افریدون الملك قسم الارض بين بنية الله فملك سلم وهو شرم على المغرب فملوك الروم من ولده وملك ایران وهو ایرج على بابل والسوداد فسمى ایران شهر و معناه بلاد ایران وهي العراق والجبال و خراسان و فارس فملوك الاكسره من ولده وملك طوج وقيل توج وقيل طوس على المشرق فملوك الترك والصين من ولده» معجم البلدان زیر واژه ایرانشهر ح ۱ ص ۱۸۴۴ چاپ F. Wustenfeld؛ لیپزیک. وهم در ح ۱ ص ۸۹۳ چنین آمده است: «و جعل ولده توج وهو الاوسط الترك والصين وياجوج و ماجوج وما يضاف الى ذلك قسم الترك بلادهم توران باسم ملكهم توج».

۳۰ - « قالوا و قسم فريدون مملكته بين ثلاثة اولاده و هم سلم و طوج و ايرج » سنی ملوك الارض والانبياء چاپ Gottwaldt ص ۲۳ س ۲ . ۱۸۴۴ Lipsiae . ۳۱ - نک يشتهاج ۲ ص ۵۳ .

ریختند و تا کنار دریاچه مغرب تاراج کیان پیش رفتند و با کورش بزرگ در مرزهای شمال شرقی ایران دست و پنجه ازم کردند^(۳۲) و سپاهیان داریوش بزرگ را در دشت های ازو پا سرگردان کردند . نام سه تیره از آنات در سنگنشته دخمه داریوش بزرگ در نقش رستم آمده است (۳۳) از اینقرار : سکاهای *Sakâ tpigraxa adâ* ، سکاهای تیز خود *Sakâ haumavargâ* هوم و رگ و سکاهای آنسوی دریا *Sakâ tyaiy paradraya* (۳۴)

نامهایی که از بزرگان توران زمین در اوستا و کتابهای پهلوی چون دینکرت و ایاتگار زریران و شاهنامه فردوسی بجای مانده است همرویه بودن زبان این دو قوم را باهم میسانند این کتابها و یا بسخت دیگر داستانهای ملی و سنت دینی ایران همه جا یادآور جنگهای خونین و دامنه داری میان این دو قوم همنژادست . ایرانیها ازین همسایگانی که از هر حیث بویژه تمدن و فرهنگ ایشان بسیار دور بودند و گاه و بیگانه شهرهای آبادشان را تاراج میکردند و اندوخته هاشان را بیغما میبردند ، دل خوش نداشتند و آنها را دشمن میداشتند و همواره با ایشان در جنگ و ستیز بودند . گرویدن ایرانیان با آن مزدیسنی و پیروی از دین زرتشت عم این دشمنی و کینه توzi را دو چندان کرد (۳۵) . پس از آنکه اقوامی دیگر تعنی ترک و مغول بخاک سکاهای اندر آمدند و آنها را با ایران و جاهای دیگر در پراکندند و تا مرزهای ایران فرا تاختند چون هم از حیث

۳۲ - بگفته هرودت کورش در همین جنگها کشته شد .

۳۳ - R. A. Kent از Old Persian ص ۱۳۷ .

۳۴ - برای معانی آنها نک همو ص ۲۱۱ و ۱۸۶ و ۱۹۵ .

۳۵ - برای اطلاعات بیشتری نک یستا ج ۱ ص ۵۳ - ۷۴ از استاد پوردادود .

جنگجویی و یغماگری و دیویسی با سکاها هم‌اند بودند و هم جانشین سرزمینهای آنان شده بودند ایرانیان نام دشمنان دیرین خود «تور» یعنی آن قبیله از سکاها را که بنا به درجه اوتستاو داستانهای ملی همسایه نزدیک ایران بودند، به آنها دادند و تور و ترک با هم مترادف شد.

۷ - سرزمینی که تورها در آن میزیسته‌اند در اوتستوریا و در داستانهای ملی و شاهنامه توران نامیده شده است. چنانکه از این داستانها بر می‌آید این سرزمین بیرون مرزهای شمالی و شمال‌شرقی ایران جای داشته است. در سنگنشته‌های ساسانی سرزمین تورها بنام تورستان (سنگنشته کعبه زرتشت = تورگستان) خوانده شده است ولی بر خلاف انتظار در جنوب شرقی ایران جای دارد و همه جا بنام سکستان و هند همراه است (۳۶).

جغرافی نویسان دوره اسلامی هم همه از آن بنام طوران (با «ط») یاد کرده‌اند و آنرا با سند و مکران جزء «بلاد‌السند» شمرده‌اند (۳۷) و ابن حوقل بویژه حدود این «بلاد را مشخص می‌سازد (۳۸). تنها یاقوت توران (باتان) را بطور مبهم بلاد ماوراء‌النهر خوانده و از شاه آن بنام توران‌شاه یاد کرده است (۳۹) و البته مقصودش توران داستانی است.

۳۶ - نک . سنگنشته شاهپور سکانشاه در تحت جمشید و سنگنشته کعبه . از عنوان کامل سکانشاه یعنی پایگویان (معرب = فادوسفان) یا فرمانفرمای این قسمت از ایران در زمان ساسانی که چنین بوده است : «سکانشاه، هند، سکستان، تورستان تادریا دنب» بخوبی این معنی آشکار می‌شود . دریادنب = دریابار ، دریاکنار و مرادش دریای عمان و هند است . دنب بشکل دم در زبان فارسی کنونی بویژه میان مردم شیراز و فارس بسیار رواج دارد چنانکه گویند : دم جو (= جویبار، لب جو) دم رودخانه (= رودبار، لب رود)، دم دریا (= دریابار، دریا)، دم بام (= لب بام) دم درودم پنجره (= بهلوی درو پنجره) و جز آن .

سکاها در زمان پادشاهی هرداد دوم اشکانی (۱۲۳ - ۸۸ پیش از میلاد) با پس از او بتدریج بسرزمین‌های ایران اندر آمدند و تا جنوب ایران پیش رفتند (۴۰) و این بواسطه فشار روز افزون طوایف ترک و هنول آسیای مرکزی و شرقی بود که آنها را بدرون ایران کوچاند و چنان‌که گذشت جنوب شرقی ایران بواسطه وجود تورها در آن بنام توران و تورستان نامیده شد. ناحیه‌ای که در زمان هخامنشی زرنگ خوانده میشد بنام سکستان (= سجستان = سیستان) معروف شد و استان شمال شرقی ایران از کابل بالا بمناسبت جای گرفتن کوشها در آن بنام کوشان خوانده شد.

۳۷ - مثلاً اصطخری چنین مینویسد: « واما بلادالسن و ما يصاقبها معاقد جمعنا في صورة واحدة فهى بلاد السن و شيمى من بلادالهند و كرمات و طوران وبالبدهة ٠٠٠٠٠٠٠٠ ممالك الممالك چاپ لیدن ١٩٢٧ ص ١٧٠ . « واما طوران من مدنه محالى وكيز كانان و سورة و قصرار ٠٠٠٠٠٠٠ همو ص ١٧١ . و مقدسى اينجنيت: « و قد جعلنا هذا الاقليم (اي السن) خمس كور و أضفتنا اليه مكران لأنها بتره مصادبه له وليتصل الا قاليم بعضها الى بعض وبالله التوفيق فاولها من قبل كرمان مكران ثم طوران ثم السن ثم ويهندثم قنوج ثم الملitan ٠٠٠٠ واما طوران فتصببها قزدار ومن مدنه قنديل ، بحثرو ، جيرد بكanan ، رستاكهن رستاق رود موردان ٠٠٠٠٠٠٠ احسن التقسيم في معرفة الاقاليم ؛ چاپ لیدن ١٩٠٦ ص ٤٧٤ .

۳۸ - « واما بلادالسن و ما يصاقبها للإسلام مما جمعته في صورة واحدة فهى بلادالسن و شيمى من بلادالهند و مكران و طوران وبالبدهة و شرقى ذلك كله بحر فارس و غيريهما كرمان و مغازة سجستان و اعمالها و شماليها بلادالهند و جنوبيها مغازة ما بين مكران والقفص و من وراءها بحر فارس ٠٠٠٠ » صور الاقاليم چاپ لیدن ١٩٣٩ ص ٣١٧ .

۳۹ - « توران » بالروا، والآنف بلاد ماوراء النهر باجمعها تسمى بذلك و يقال لملکها توران شاه » معجم البلدان ج ۱ ص ٨٩٣ ، چاپ آلمان

بالاین ترتیب هر یعنیه که همیشه بین تورها و ترکها فاصله زیادی موجود بوده است و همچوقت بیکدیگر در تماس نبوده اند. وقتی تورها در مرزهای شمالی ایران بودند ترکها در دشت‌لای آسیایی شرقی زمانه میزیستند و هنگامی که اینان به مرزهای ایران رسیدند تورها در جنوب ترکان نهادند ایران زندگی میکردند.

اگرچه تورستان وی‌توران (طوران) در زمان ساسانیان و پس از اسلام معنی هببه داشته‌اند را نداشته است و ضد ایران وجزئی از ایران نبوده است و سرزمین دشمن ایران بشمار نمیرفه است بلکه قسمتی از خانه ایران بوده و حدود مشخص و معنی داشته‌است ولی شاعران و داستان پردازان زمردم عادی هیچوقت توجیهی باین امر نداشته‌اند. برای آنان توران همان سرزمین داستانی و ساکنان آن، تورها یعنی دشمنان دیرین ایران بوده‌اند. نه تنها ترکها یعنی ساکنین جدید، این سرزمین نام‌کشید تور را داده‌اند بلکه گاه برای تورهای داستانی و قدیمی سهم زم ترک را بکار برداشند مشا حافظاً دریتی که اشاره بداستان یه‌ژن است افراسیاب تورانی را بعنوان «شاه ترکان» میخواند.

«شاه ترکان چو پسندید و بچاهم انداخت

دستگیر ار نشود لطف تهمتن چکنم»

* * *

«شاه ترکان سخن مدعیان میشنود
شرمی از هظلمه خون سیاوشش باد»
اما آنها که لقب «تورانشاه» داشته‌اند برخلاف گفته یاقوت تا آن‌جا که نگذارند همیداند همه بمناسبتی هربوط میشوند به توران جنوبی و بجنوب ایران از آنجمله‌اند:
تورانشاه غزنوی پسر ابراهیم (۴۱) تورانشاه بن قاوردباش (۴۲)، تورانشاه بن

طغرلشاه (۴۳) از سلجوقیان کرمان، خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع، ممدوح حافظ و تورانشاه بن قطب الدین تمدن پادشاه هرموز (۴۴).

۸- ترک در زبان فارسی معانی مجازی هم دارد. چون

ترک در ادبیات پارسی مردم سر زمینی که ایرانیان توران و ترکستان خوانده‌اند از دیر باز به زیبائی و نکور وی و دلاوری مشهور بوده‌اند از این رو واژه ترک در ادبیات پارسی مجازاً به معنی خوب روی زیبا، معشوق، دلببر (۴۵) و

۴۲ - نتایج ائیر ج ۱۰ ۱۶۳ و ZDMG ۳۹ سال ۱۸۸۵ ص ۳۷۲.

مقاله Zur Geschichte der Selgugen von Houtsma بنام Kerman

۴۳ - نک. ZDMG. ۳۹ ، ۱۸۸۵ ، ص ۳۸۶.

۴۴ - نک. حواشی حافظ قزوینی ص ۳۸۸ برای دو تن اخیر. و برای همه اشخاصی که تورانشاه خوانده شده‌اند نک Justi Iranishes Namenbuch از زیر واژه تورانشاه.

۴۵ - چون درین بیتها :

« گر چون تو بتركستان ای ترک نگاریست

هر روز بتركستان عیدی و بهاریست » فرخی چاپ تهران ص ۲۲

« ترک من بر دل من کامر و آگشت و رواست »

از همه ترکان چون ترک من امروز کجاست» فرخی ص ۲۷

« زان می عنا بگوت در قدح آبگوت »

ساقی مهستا بگون ترکی حورا نژاد » منوچهری ص ۱۹

« ور همی چفته کند قد مرا گوچفته کن

چفته باید چنگ تا بر چنگ ترک آوا کناد » منوچهری ص ۲۴

« ترک مهروی من از خواب گران دارد سر

دوش می داده است از اول شب تابسخر » فرخی ص ۱۴۳

مانند آن بکار رفته است و همه جا با صفات ناههر بانی و دلشکنی، (۴۶) سست پیمانی و بیوفایی، (۴۷) یغماگری و غارت (۴۸) و مانند آن ملازمت دارد و اگر بویژه برای مرد بکار رفته باشد از آن معنی دلاور، دلیر و جنگجو (۴۹) اراده شده است.

از مشتقات و ترکیبات این کلمه: ترکی، (۵۰) ترکانه، (۵۱) ترکوار، (۵۲)

« از چشم بدای ترک همی بر تو بترسم
بیوسته همیگویم یار بش نگهدار » فرخی ص ۱۷۲
« اگر آن ترک شیرازی بدمست آرد دلمارا

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را » حافظ غ ۳

۴۶- « دل آن ترک نهاندر خور سیمین بر اوست
سخن او نه ز جنس لب چون شکر اوست » فرخی ص ۲۹

« ترک و حدیث دوستی قصه آب و آش است ». سعدی

« ترک ما سوی کس نمیگرد آه از این کبریا وجاه جلال » حافظ غ ۲۰۳

۴۷- « و فاناید از ترک هر گز پدید زیرانیان جز وناکس ندید » سنایی

« ما از توقفا چشم نداریم از یراک ترکی تو و هر گز نبود ترک و فادار »

۴۸- « آن کیست کاندر رفتش صبر از دل ما میبرد

ترک از خراسان آمده از پارس یغما میبرد » سعدی ص ۵۵۸

« بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد

هلال عیید بدور قدمح اشارت کرد »

حافظ غ ۱۳۱

ترکزاده، (۵۳) ترکزاد، (۵۴) ترکچوش، (۵۵) و ترکتاز (۵۶) را نگارنده در ادبیات پارسی دیده است.

۹ - رواج مذهب اسلام و برابر شدن پیردان آن از زبان ترکی و آذر با جان هر نژاد و هلت، دهقان و ترک و تازی، راه را برای ورود ترکان بگشود. ترکان مغولانرا در پی داشتند و هر دوan در سراسر خاک ایران پراکنده شدند و بعضی باعمری و پادشاهی رسیدند. اینان در ایران هرچه توانستند کردند، شهرها بویژه شهرهای خراسان را ویران کردند

۴۹ - «ترکش ای ترک بیکسو فکن و جامه چنگ

چنگ بر گیر و بنه درقه و شمشیر از چنگ» فرخی ص ۲۰۶

۵۰ - «ترکی صفت و فای ما نیست ترکانه سخت سزای ما نیست»

لیلی و مجذون ص ۲۶

پوشید و آمد نهان تا حصار

شاهنامه ص ۴۷۴

کس او را بشاهی خردوار نیست

شاهنامه ص ۲۵۷۶

بخون دیختن تا نیاشی تو شاد

شاهنامه ص ۲۵۷۸

مثنوی دفتر سوم ۳۷۴۹

بین تا کجا میکنند ترکتاز

اقبالنامه نظامی ص ۱۷

۵۲ - «تهمتن یکی جامه تو کوار

که این ترکزاده سزاوار نیست

۵۴ - «بدو گفت بهرام کی ترکزاد

۵۵ - «ترکچوش شرح کردم نیم خام»

۵۶ - «دگر باره این نظم چینی طراز

مردم بسیار از زن و مرد و خردساز و سالخورده را بکشند، گنجینه‌ها را بتازاج برندند، خاندانهای شریف و کهن را یکسره نابود کرند، ولی در مقابل فرهنگ و ادب ایرانی زانوی ارادت بزمیں زندند و سرتسلیم فرود آورند، همه شاهان و امیران هنول و ترک چه آنها که از بندگی بشهرباری رسیدند و چه آنها که با خیل و حشم بایران فرو ریختند چون از ترکتازی و یغماگری برآسودند و بقول سعدی خوی پلنگی رها کرند در ترویج فرهنگ و زبان و هنر ایرانی کوشیدند تا آنجا که برخی بفارسی شعر گفتن گرفتند، از جانب پادشاهان ترک نژاد ایران پیش از هنول هیچگونه تشویقی از از زبان ترکی، نه در آذربایجان و نه در هیچیک از نقاط دیگر ایران نشده است بلکه بر عکس بواسطه دادن صلات زیاد بشاعران و تشویق آنان چه از طرف غزنویان و چه از طرف سلجوقیان و سایرین، چه در خراسان و خوارزم و چه در آذربایجان، شعر و ادبیات پارسی باوج ترقی خود رسید، دربار محمود غزنوی بتقلید دربار سامانی از بزرگترین پشتیبانان شعر و ادب بود، جانشینان محمود هم دست کمی از او نداشتند، سلجوقیان نیز در همه جا پیروی از همین روش میکردند و دربار آنان با شاعران بزرگ و وزیر دانشمندی چون خواجه نظام الملک آراسته بود، آذربایجان هم در این هنگام حال سایر نقاط کشور را داشته است، نباید تصور کرد که اقامات چند قیله از ترکان در این ناحیه تانیری در زبان اهالی کرده است چه در تمام ایران حال برائینگونه بوده است و تازه واردان بتدربیج در اهالی که فرهنگ عالیتری داشته اند مستهلک شده اند، شاهان و امیران و اعیان ترک نژاد این گوشه از کشور نیز از مشوقین ادبیات پارسی بشمارند، اگر زبان شاعران و مددحین

آنها یا مردم ترکی بود اقلاً باستی قصیده یا غزلی چند جلب نظر همدوح یا مردم یا خوش آمد خویشن را ترکی گفته باشند در صورتی که چنین نیست و شاعران بزرگی که در این ناحیه پیدا شده‌اند چون قطران تبریزی و خاقانی و فلکی شیروانی و هجیرالدین بیلقانی و نظامی گنجوی و همام تبریزی همه بفارسی شعر سروده‌اند. چون نام نظامی نمیان آمد جا دارد یادآور شویم که وی در آغاز داستان لیلی و هجنون در سبب نظم کتاب مضمون نامه‌ای را هیگنچاند که از همدوحش شروانشاه ابوالمظفر اخستان پسر منوچهر بدرو رسیده است (۷۵) و در آن نامه از نظامی خواسته است تالیلی و هجنون را از تازی بشعر پارسی کشدوهمو، یعنی شروانشاه،

۵۷ - چنین است آن نامه بنقل از نظامی :

آورد نشان حضرت شاه
ده پانزده سطر نفر بیشم
افروخته تر ز شب چراغی
جادو سخن جهان نظامی
سحری دگر از سخن بر انگیز
رانی سخنی چو در مکنون
بکری دو سه در سخن نشانی
شایه که در او کنی سخن صرف
این تازه عروس را طرازی
کابیات نو از کهن شناسم
در مرسله که میکشی در
ترکانه سخن سزای ما نیست
او را سخن بلند باید »

« در حال رسید قاصد از راه
بنوشه بخط حوب خویشم
هر حرفي از او شکفته با غی
کی محروم حلقه غلامی
از چاشنی دم سحر خ—یز
خواهم که بیاد عشق مجنوت
چون لیلی بکر اگر توانی
شاه هم حرفا است این حرف
در زبور پارسی و (ز) تازی
دانی که من آن سخن شناسم
بنگر که ز حقه تفکر
ترکی صفت و مای ما نیست
آن کفر نسب بلند زاید »

خود در آن نامه از ترکی صفتی و ترکانه سخن گفتن تبراجسته است :
 « ترکی صفت و فای ما نیست »

برخی ترکانه سخن را در بیت بالا معنی سخن ترکی گرفته و از آن
 چنین تفسیر کنند که مخصوصاً شروانشاه از نظامی خواسته است تا داستان لیلی و
 هجنون را بترکی نگوید و پارسی بسراید و این مستلزم آنست که نظامی شاعری
 ترکی گوی باشد تا در اینجا مخصوصاً ممدوح از او خواسته باشد که لیلی و هجنون
 را پارسی ! نگوید نه بترکی ؟ در صورتیکه مینیم سایر داستانهای نظامی هم که آنها
 را از او بزبان مخصوصی نخواسته اند همه بفارسی یعنی بزبان ادبی ایران است .

اگر نظامی ترکی گفتن میخواست و امیران ترک نژاد آذربایجان در ترویج
 زبان ترکی میکوشیدند جاداشت مثلاً هفت پیکر او که در مدح کرب ارسلان آقسنقری
 است بزبان ترکی باشد و البته، نه تنها بزبان پارسیست بلکه خود داستانهم مربوط
 به مردم و یادآور دوران پرشکوه ساسانیانست . بعلاوه از نظامی شعر ترکی دیده
 نشده است .

اما همه بیت نظامی : هصرانع نخست یعنی : وفای ما وفای ترکی نیست ،
 یا وفای ما متصف بصفت ترکی نیست و ، سخن دیگر ، ما بیوفا نیستیم و هصرانع دوم
 یعنی ترکان سخن گفتن هارا نسزد یا سخن ترکانه گفتن از هاسزاوار نیست و
 ترکانه قید است و این اشاره ایست بدین بیت سنّاًی :

وفا ناید از ترک هر سگز پدبد ز ایرانیان جز وفا کس ندید
 و همچنانکه وحید دستگردی در شرح همین بیت مذکور گشته است (۵۸) یادآور

وعده‌های محمود غزنویست به فردوسی و وفا نکردن اوست به بیمان خوبیش (۵۹)

۱۰ - بعضی اقامت ممتد مغولان را مر آذر با ایجاه و پایانخت خدن هر آن، و تبریز را در زبان هلاکو و غازان دلیل ترکی شدن زبان آذر با ایجاه میدانند. باید گفت مغولان جه آنها که در آذر با ایجاه بودند و چه که آنها در دیگر شهرستانهای ایران همیزیستند هیچگاه کوششی برای تغییر زبان مردم نکرده اند بلکه پس از مدتی خود تجت تأثیر محیط قرار گرفته اند و دین و زبان و اخلاق و همه چیز شان رنگ ایرانی بخود گرفته است. شعر شاعران آن زمان^۴ وجود وزیران ایرانی هنرمند و سخن پردازی چون خواجه نصیرالدین و خواجه نشیدالسن فضل الله در آذر با ایجاه، در بار بایسنه تیرزا در هرات و پشتیمانی او از شعر و ادب و فرهنگ و هنر ایرانی، نفوذ و رفاقت زبان پارسی در هندوستان بواسطه تشویق بادشاهم کویرگانی هند از شاعران و نویسندگان، خود دلیلی است روشن که بادشاهم و امیران مغول^۵ و ترک هیچگونه تشویقی از ترویج زمان خوبیش در ایران نکرده اند بلکه خود مشوق زبان پارسی بوده و رنگ ایرانی بخود گرفته اند. و انگهی زبان مغولی و ترکی اگرچه باهم خوبشاوندند ولی دو زبان بکلی متفاوتند و شکفت آور است اگر نصور کنیم مغولان زبان ناحیه مخصوصی را تغییر داده باشند و بهای رواج زبان خود میان مردم آنسامان زبان ترکی را دروازه کرده باشند.

۱۱ - پیش از بادشاھی صفویان جائی از ایران که با کلمه زرگ در ادبیات پارسی ملازمت دارد خراسانست و سخنی از ترک و آذر با ایجاه به بیمان نویست (۶۰)

۵۹ - نگ. چهار مقاوه عروضی چاپ لیدن س

۶۰ - اینک نمو نهایی چند:

«نگه کنید که در دست این و آن چو خراس

بچند گونه بدیدید مر خراسانرا»